جلسه 695

یکشنبه 23/11/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در مقتضای اصل در موارد شک در حجیت بود. عرض کردیم مشهور تعبیر کرده اند که الشک فی الحجیة مساوق للقطع بعدم الحجیة. برای این کلام سه تفسیر می شود کرد:

تفسیر اول این است که بگوئیم مقصود این است که شک در حجیت شرعیه شهرت مثلا مساوق است با قطع به عدم حجیت عقلیه آن. یعنی عدم منجزیت و معذریت آن.

که این مطلب درستی هست. ما وقتی شک می کنیم در حجیت شهرت، برفرض فی علم الله انشاء حجیت شرعیه هم شده باشد برای شهرت اما عقل معذریت برای آن قائل نیست. معذریت مختص است به حجت واصله، منجزیت هم مختص است به حجت واصله أی فی معرض الوصول.

مرحوم شیخ انصاری فرمود اثر حجت جواز إستناد و إسناد هست. و این اثر بعد از وصول حجیت ثابت می شود. یعنی ایشان هم این مطلب را پذیرفت که اثر حجیت مختص است به وصول آن. ولذا شک در حجیت مساوق است با قطع به عدم حجیت أی بعدم ترتب آثار الحجیة است.

منتهی اشکالی که به ایشان وارد شده ایت است که: راجع به جواز إستناد عملا أی منجزیة الامارة و معذریتها فرمایش ایشان تمام است. تا حجیت شرعیه اماره واصل نشود عقل جائز نمی داند إستناد به این اماره مشکوک الحجیة را.

اما جواز إسناد که فرمود اثر وصول حجیت هست، مرحوم صاحب کفایه فرموده اصلا اثر حجیت جواز إسناد نیست.

مقصود از جوا إسناد یعنی اینکه جائز باشد ما مضون اماره را به شارع نسبت بدهیم. شهرت قائم شده بر وجوب نماز جمعه در عصر غیبت، جائز باشد ما بگوئیم شرعا نماز جمعه در عصر غیبت واجب است. این می شود إسناد مضمون اماره الی الشارع.

مرحوم آخوند فرموده است که ممکن است اماره حجت باشد و ما هم بدانیم حجیت آن را، ولکن شرعا جائز نباشد إسناد بدهیم مضمونش را به شارع. مثل حجیت ظن بنابر تمامیت مقدما انسداد علی مسلک الحکومة. این ظن مطلق حجت است اما قطعا جائز نیست ما آنی را که به او ظن داریم به عنوان حکم الله واقعی از آن خبر بدهیم.

ایشان فرموده است که: ممکن هم هست اصلا شارع بیاید یک جائی با اینکه حجت نداریم بگوید جائز است إسناد وإخبار. تجویز بکند إسناد را الی الله ولکن ما اصلا حجتی نداشته باشیم. پس نسبت بین جواز إسناد و حجیت عموم و خصوص من وجه است.

آقای خوئی فرموده: این اشکال صاحب کفایه ناتمام است. اما اینکه چیزی حجت باشد وإسناد آن به شارع جائز نباشد، خب این وجهی ندارد. حجیت یعنی جعل علمیت، یعنی شاع اعتبار بکند که این اماره علم است به واقع. خب وقتی ما عالم هستیم به واقع اماره بر وجوب نماز جمعه که حجت است یعنی علم است اعتبارا به وجوب نماز جمعه طبعا جائز خواهد بود ما خبر بدهیم که نماز جمعه واجب است، چون می شود مصداق إخبار به علم. این چیزی که شما مثال زدید که حجیت الظن علی مسلک الحکومة بود اشتباه در مثالتان بود. هیچ وقت عقل حکم به حجیت ظن نمی کند. مسلک حکومت یعنی تبعیض در احتیاط، چه ربطی به حجیت ظن دارد؟ مسلک حکومت می گوید علم اجمالی به تکالیفی در شریعت داریم ولذا آن تکلیف بر ما منجز هستند، احتیاط تام هم میسور نیست، تنزل می کند عقل به اکتفاء به احتیاط در دائره مظنونات. این چه ربطی به حجیت ظن عقلا دارد؟ شما حجیت شرعیه ظن را بگوئید که یک جائی واصل بشود اما إسناد مضمون آن به شارع باز حرام باشد. همچنین موردی ما سراغ نداریم.

و اعجب من ذلک که گفتید یک جائی بدانیم یک چیزی حجت نیست ولی ممکن است شارع جائز بکند إسناد وإخبار از مضمون آن را. یعنی شما احتمال می دهید که شارع تشریع را تجویز بکند؟ شارع تجویز بکند ادخال ما لم یعلم کونه من الدین فی الدین را؟ این همه آیات و روایات در تحریم قول به غیر علم علی الله، إفتاء به غیر علم، اینها چه می شود؟ این چه احتمالی است شما دادید که یک جائی حجت نداریم ولی جائز بشود إخبار به مضمون آن که ما بیائیم خبر بدهیم که حکم الله واقعی وجوب نماز جمعه است چون حجت بر آن داریم در حالی که شهرت حجت نیست. این معنا ندارد.

فرموده: اصلا آنی هم که فرمودید که اثر حجیت تنجیز و تعذیر ایت، او اشتباه است، اثر حجیت غیر از جواز إسناد تعذیر است نه تنجیز. تنجیز اثر حجیت نیست. منجزیت اثر علم اجمالی به تکالیف در شریعت است، اثر شک قبل الفحص است، نه اثر قیام اماره و حجیت این اماره. فقط شأن حجیت اماره که بعد از وصول بار می شود این اثر یکی جواز إسناد است و دیگری جواز إستناد أی معذوریة المکلف فی إستناده الی الامارة عملا. اما منجزیت مربوط به علم اجمالی به تکالیف ویا شک قبل الفحص است. هذا محصل کلام السید الخوئی.

اقول: حق با صاحب کفایه است. اینکه آقای خوئی فرمود که حجیت اماره یعنی جعل علمیت ولذا وقتی اماره حجت شد ما اعتبار شده ایم عالم به مؤدای آن، مثلا عالم به وجوب نماز جمعه شدیم در جائی که اماره گفت نماز جمعه واجب است. وقتی عالم شدیم اعتبارا قول به علم هم قطعا جائز است.

خب جناب آقای خوئی! این مسلک شماست در حجیت که می گوئید جعل علمیت. این یک مسلک است، همه که این مسلک را قبول ندارند.

خود شیخ انصاری قائل به جعل حکم مماثل است، یعنی شارع گفته اماره بر وجوب نماز جمعه که قائم شد فتجب صلاة الجمعة علی المکلف. اما این مکلف بیاید خبر بدهد از وجوب واقعی نماز جمعه؟ به چه وجه؟ شارع گفت نماز جمعه بعد از قیام اماره بر وجوب آن واجب می شود ظاهراف شما داری خبر می دهی از وجوب آن واقعا. عالم که نیستی به آن، پس چرا خبر می دهی؟ قول به غیر علم می شود.

یا مسلک صاحب کفایه (وحضرت امام وآقای صدر) جعل منجزیت و معذریت است در امارات. صاحب کفایه نجابت به خرج داد که مثال زد به حجیت ظن علی مسلک الحکومة. والا می توانست مثال بزند به حجیت شرعیه امارات بنابر مسلک خودش. منجزٌ ومعذرٌ اما مکلف اعتبار نشده است عالما بمضمون الامارة.

سؤال وجواب: اگر برائت از حرمت شرب تتن جاری شد یک وقت خبر می دهی که واقعا شرب تتن حلال است، این می شود قول به غیر علم. بحث در این است. اما اگر خبر بدهی از حجیت واز حکم ظاهری خبر بدهی از برائت شرعیه در این مورد، اینکه إخبار به علم است، بحث در او نیست. بحث در خبر دادن از خود حجیت نیست او که معلوم است بعد از وصول حجیت آدم می تواند خبر بدهد از خود حجیت. اثر حجیت که مرحوم شیخ فرمود جواز إسناد، نه جواز إسناد حجیت به شارع، بلکه یعنی جواز إسناد مضمون اماره به شارع که بگوئیم نماز جمعه واقعا واجب است. یعنی بخواهی خبر بدهی از حکم واقعی. شما که به آن علم نداری چه جور خبر می دهی.

پس یک مسلک در حجیت امارات مسلک جعل علمیت و طریقیت است که مسلک برخی از بزرگان مثل محقق نائینی ومحقق عراقی وآقای خوئی است، همه که این مسلک را قائل نیستند.

پس مرحوم آخوند درست می گوید که می گوید اثر حجیت جواز إسناد و إخبار نیست. چون جواز إخبار از آثار جعل حجیت بالمعنی الاخص است یعنی جعل علمیت و طریقیت.

اما آنچه که آقای خوئی راجع به ظن علی مسلک الحکومة اشکال کرد گفت عقل حکم به حجیت ظن نمی کند. مثل اینکه ایشان فقط حجیت را جعل علمیت می داند. بله اگر حجیت جعل علمیت است عقل نمی تواند جعل علمیت کند. جعل علمیت یک امر اعتباری است که فقط از عهده شارع بر می آید یا از عهده عقلاء که اعتبار کنند خبر الثقة علم. اما مراد از حجیت بنا شد منجزیت و معذریت باشد. خب عقل در فرض تمامیت مقدمات انسداد درک می کند که ظن مطلق در فرض انسداد منجز و معذر است. چه اشکالی دارد؟ خود شما که می گوئید عقل حکم می کند به جواز اکتفاء به مظنونات در دائره علم اجمالی به تکالیف اگر مقدمات انسداد تمام بشود، خب معنای حکم عقل به جواز اکتفاء به مظنونات و عدم لزوم احتیاط تام به ترک موهومات، خب این یعنی معذریت.

اما آنی که آخر فرمودید که: منجزیت اصلا اثر حجیت اماره نیست. این هم مطلب عجیبی است. ما که می گوئیم اماره منجز است مقصودمان این است که فی حد ذاته صلاحیت منجزیت دارد. بله ممکن است در رتبه سابقه تکلیف به وسیله یک منجز سابقی منجز شده باشد. ما حرفمان این است که اگر منجز سابقی نبود این اماره حجت است یعی صلاحیت منجزیت تکلیف دارد.

و واقع مطلب هم همین است که حجیت اماره که فقط در شبهات حکمیه نیست. خب در شبهات موضوعیه شما چه می گوئید. خبر ثقه گفت این آب نجس است، خب منجزیت مستند به این خبر ثقه است دیگر. والا اگر این خبر ثقه نمی گفت این آب نجس است که بر من منجز نبود وجوب اجتناب از این آب. حالا در شبهات حکمیه شما می فرمائید که یک منجز سابقی داریم که آن هم عرض کردیم مشکلی ایجاد نمی کند، ما می گوئیم این خبر ثقه منجز است یعنی یصلح لتنجیز الواقع. حالا شما ادعا می کنید منجز سابق، آنکه مهم نیست. در شبهات حکمیه هم ما می توانیم اصلا بگوئیم بقاء تنجز واقع مستند به این اماره است. ابتدائا بله علم اجمالی به تکالیف و شبهه قبل الفحص منجز است، اما بعد از فحص وظفر به این خبر ثقه که می گوید نماز جمعه واجب است تنجز وجوب نماز جمعه مستند به چیست؟ اگر نبود حجیت خبر ثقه ودلیل حجیت خبر ثقه، بقاءا ما برائت جاری می کردیم، چون شک قب لالفحص که تمام شد الان شد شک بعد الفحص. علم اجمالی هم که منحل شد با ظفر به مقدار معتنابهی از تکالیف. می دانستم اجمالا پانصد تا تکلیف در شریعت هست بیشتر از پانصد تا پیدا کردم. حالا این خبر ثقه آمده یک حرف جدیدی می زند، مثلا می گوید شرب التتن حرام، صلاة الجمعة واجبة. خب تنجز تکلیف مستند به این خبر ثقه است بقاءا حتی در شبهات حکمیه. اینجا دیگر نمی شود بگوئیم شک قبل الفحص منجز است یا علم اجمالی منجز است. نخیر همین خبر ثقه منجز است.

پس اولا تنجیز به معنای صلاحیت تنجیز است نه فعلیت تنجیز. ممکن است ما منجز سابقی داشته باشیم. علاوه بر اینکه این منجز سابق در شبهات موضوعیه که مطرح نمی شود در شبهات حکمیه هم عرض کردیم بقاء تنجز مستند به این حجیت اماره است.

سؤال وجواب: اینکه می گوئید علم اجمالی کفایت می کند اما فرض این است که آن علم اجمالی منحل شد. وقتی منحل شد بقاءا حجیت این خبر ثقه است که برای ما مشکل درست کرده است. ولذا اینقدر بحث می کنید از وثاقت راوی یا از اعتبار کتب یا بحث مضمون تا اگر راوی ثقه نبود یا کتاب معتبر نبود اصل برائت جاری کنید. مثلا تنجز حرمت حلق لحیه را به گردن حجیت خبر ثقه ای می داند که در جامع بزنطی نقل کرده که از امام سؤال می کند أیأخذ من لحیته؟ قال اما من لحیته فلا واما من عارضیه فنعم. حجیت این ظهور است که موجب تنجز حلق لحیه می شود.

بله آن نکته ای که آقای خوئی اشکال کرده به مرحوم صاحب کفایه که اینی که شما فرمودید چیزی حجت نباشد و لکن إسناد مضمون آن به شارع جائز باشد، این یعنی جواز تشریع. بله انصافا این اشکال به صاحب کفایه وارد است. فرضهای غیر واقعی را مطرح کردن شأن صاحب کفایه نبود.

من اینجا یک توضیحی بدهم: تعبیر تشریع که می کنند، تشریع دو معنا دارد: یکی اسناد ما لیس من الدین الی الدین. که این با بدعت بیشتر سازگار است، که چیزی که جزء دین نیست جزء دین بشماریم. خب ادله حرمت بدعت، حرمت افتراء علی الله، کذب علی الله، این کار را تحریم می کنند.

تشریع به یک معنای دیگری هم هست وآن إسناد ما لایعلم أنه من الدین الی الدین است. یعنی قول بغیر علم علی الله.

این هم حرام است. اما کذب نیست. کذب علی الله ظهورش در إخبار خلاف واقع است نه إخبار بغیر علم. پس إخبار به غیر علم دلیل بر حرمتش چیست؟ در مورد خدا دلیلش روشن است، یکی همین آیه است که "قل إنما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن... و أن تقولوا علی الله ما لاتعلمون".

حرمت قول به غیر علم در غیر خدا فقط یک روایت دارد: "حق الله علی العباد أن یقولوا ما یعلمون و یقفوا عند ما لایعلمون". روایت ضعیف السند داریم که لا تقل ما لا تعلم بل لا تقل کل ما تعلم، در نهج البلاغه است ولی سند ندارد. اما روایت صحیح السندی که ما داریم بر اینکه نهی می کند از قول به غیر علم مطلقا همین روایت است که "حق الله علی العباد أن یقولوا ما یعلمون و یقفوا عند ما لایعلمون". حق الله علی العباد این است که در هیچ چیز قول به غیر علم نکنید حتی راجع به آمدن زید. چیزی که نمی دانی نگو. حق الله است دیگر.

بعضی ها دیده اند دلیل روشنی نداریم بر حرمت قول به غیر علم، گفته اند علم اجمالی منجز است. شما هر چیزی که شک داری می خواهی خبر بهی علم اجمالی داری که یا إخبار به وجودش کذب است یا إخبار به عدمش. کذب هم که حرام است، علم اجمالی هم که منجز است. این دیگر شد تنجز حرمت کذب، به این نتیجه رسید که قول به غیر علم هم شد حرام عقلا.

حرف بدی نیست ولی نیاز به این نیست، بلکه ما حرمت شرعیه قول به غیر علم را هم از آن صحیحه حق الله علی العباد می توانیم استفاده کنیم.

در مورد خدا که عرض کردم دلیل خاص داریم آیه قرآن هست، روایات هست، قول به غیر علم علی الله حرام است، إفتاء به غیر علم حرام است. منتهی کذب نیست قول به غیر علم علی الله. ولذا اینی که در رسائل به این آیه شریفه "قل آلله اذن لکم أم علی الله تفترون" تمسک کرده اند بر حرمت قول به غیر علم ما این را قبول نداریم. ما می گوئیم این آیه دلیل بر حرمت کذب علی الله است. این ربطی به قول بغیر علم علی الله ندارد. آیه کاملش این است که می فرماید: خدا به شما روزی دارد فجعلتم منه حراما وحلالا. رزق خدا را تقسیم کردید به حلال و حرام. مشرکین اینطور بودند برخی از شترها را می گفتند حرام است. قل آلله اذن لکم، سؤال آیا خدا به شما اذن داد تحریم کند رزق خدا را، یا اگر خدا به شما اذن نداد در تحریم آن، پس شما بر خدا افتراء می بندید که می گوئید هذا حرام. روشن است مورد آیه یک جوری بوده، خدا که حرام نکرده بود، شما که حرام می کنید یا باید به اذن خدا باشد که خدا به شما اذن نداد، یا دارید دروغ می بندید چون خدا حرام نکرد دارید می گوئید خدا حرام کرد. می شود کذب و افتراء. آیه ربطی ندارد به حرمت تشریع به معنای اسناد ما لا یعلم أنه من الدین الی الدین که مرحوم شیخ استدلال کرده به این آیه. قول بغیر علم هم اگر واقعا مطابق با واقع نباشد دروغ است، اینها دروغ می گفتند، چون خدا که حرام نکرده بود اینها به خدا افتراء می بستند. قول بغیر علم هم اگر منجر بشود به کذب واقعی کذب وافتراء است، بحث در این است که من قول بغیر علم می کنم ولی واقعا خلاف واقع نگفته ام. خب به این آیه نمی شود استدلال کرد.

بله آیه "إنما حرم ربی الفواحش ... وأن تقولوا علی الله ما لاتعلمون" آیه خوبی است، منتهی آثار کذب را نمی شود بار کرد. و این بحثی است که ما در آینده به آن نیاز داریم اثبات حرمت قول به غیر علم غر از اثبات کذب است. اینها دو حرمت است یک حرمت نیست. ولذا در ماه رمضان گفته اند اگر کسی قول به غیر علم بکند علی الله أو علی رسوله أو علی الائمة علیهم السلام این تا مادامی که کشف نشود که قولش مخالف واقع بوده بر او کفاره افطار عمدی صوم واجب نیست بدهد. قول بغیر علم است. یک وقت می گوید قال زرارة، اگر زراره هم نگفته باشد کذب علی زراره است، اما یک وقت می گوید قال الصادق علیه السلام واین ظهورش در إخبار جزمی است. این بستگی دارد فی علم الله اگر مخالف واقع باشد آنوقت می شود کذب وآنوقت موجب کفاره می شود، ولی تا احراز نکرده ایم که مخالف واقع است کذب بودنش را احراز نکردیم ولذا کفاره بخاطر این کار به گردنمان نمی آید. حالا روزه باطل می شود آقای خوئی می گوید نه بخاطر این است که شما یقینا مرتکب کذب شده اید. بلکه بخاطر یک نکته دیگری که انشاءالله بعدا متعرض می شویم.

فتحصل مما ذکرنا که جواز إسناد از لوازم حجیت نیست. والحمد لله رب العالمین.